

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۴

تحلیل پارادایمی توسعه در اندیشه آمارتیا سن و نسبت آن با صلح کل عرفانی

حسن عیوض زاده^۱

پوریا پرندهوش^۲

چکیده:

این مقاله با مفروض گرفتن و استخراج عناصر اساسی توسعه لیبرالی به مثابه یک الگوواره (پارادایم) درصد سنجش میزان اشتراک و یا افتراق اندیشه آمارتیا سن با جریان اصلی توسعه سیاسی لیبرالی به مثابه پارادایم غالب می باشد. وجود تمایز وی بر ابعاد ارزش شناختی و زیبایی شناختی با اندیشه های جریان اصلی توسعه لیبرال و تأکید بر سوژه و توانمندسازی فردی به جای تأکید بر ساخت این پرسش را به پیش می کشد که آیا اندیشه آمارتیا سن را می توان تحولی پارادایمی در نظر گرفت و یا تحولی است در درون پارادایم موجود توسعه لیبرال؟ همچنین آیا می توان شباهت های پارادایمی بین اندیشه آمارتیا سن با نظریه صلح کل عرفانی یافت به گونه ای که به منزله بدیل و یا مکمل نظریه توسعه او به عنوان الگویی باشد که فراهم کننده زمینه توانمندسازی سوژه انسانی با برقراری عدالت هویتی در جوامعی تحت توتالیتراریسم هویتی تمرکز گرا است؟ نوشتار کنونی با استفاده از مقالات و کتاب های آمارتیا سن و با روش گردآوری داده های کتابخانه ای و روش تحلیل محتوا/ پارادایم ابتدا به توصیف و استخراج عناصر توسعه ای اندیشه سن و امهات کلان نظریه صلح کل عرفانی پرداخته و با عطف تمرکز اصلی بر اندیشه سن بر آن است تا تحول پارادایمی/ درون پارادایمی را با جریان اصلی توسعه از یک سو به مثابه صورت نوعی توسعه لیبرالی و نظریه صلح کل عرفانی از سوی دیگر با رویکردی پارادایمی/مقایسه ای دریابد.

کلید واژه ها:

آمارتیا سن، توسعه، توسعه سیاسی، پارادایم، رویکرد توانایی (توانمندسازی)، توسعه اقتصادی.

^۱ - استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول:

h.eyvazzadeh@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

پیشگفتار

در پنجاه سال گذشته «توسعه» به‌طور عام به مفهوم صنعتی شدن/سازي فهمیده و شناخته‌شده است. بسیاری از اقتصاددانان توسعه را به‌عنوان افزایش میزان درآمد سرانه و یا به‌عنوان ضرورت نهادی برای ساختن نهادهایی به‌طور عام به‌منظور برقراری روال و نظم امور و به‌طور خاص برای محافظت از حق مالکیت و دارایی اشخاص و فرونشاندن اختلافات در نظر گرفته‌اند. آمارتیا سن در سه ده گذشته در زمینه‌های اقتصاد رفاه محور و دولت رفاه، نظریه انتخاب اجتماعی، رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی و درنهایت توسعه سیاسی قلم‌فرسایی کرده است. یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های سن، تأکید بر پراهمیت بودن ظرفیت انسانی توسعه است. به همین دلیل تلاش وی بر تأکید بر نقش برجسته سوژه انسانی در مقابل نظریه‌های لیبرالی توسعه‌ای است که کفه ترازوی قریب به‌اتفاق آنان بر ساختار و دولت تأکید می‌کنند.^۱ در توسعه به‌مثابه آزادی سن سعی می‌کند اندیشه‌های خود در زمینه اهمیت کارگزار و سوژه انسانی توسعه تبیین کند. وی بر این باور است که فرآیند توسعه اقتصادی ماهیتاً با افزایش آزادی، نسبت مستقیم دارد. وی بر این باور است که توسعه پدیده‌ای چندبعدی است و درک صحیح از آن نیاز به تحلیل کامل‌تر و شامل‌تر دارد. این درک وسیع و چندبعدی وی را در مقابل کسانی قرار می‌دهد که توسعه را در یک کلمه به معنای افزایش درآمد سرانه و رشد اقتصادی در نظر می‌گیرند و بر این باورند که این مسئله، موجب توانا کردن فرد در تعقیب خواست‌های خود خواهد شد. مدعای سن این است که «آزادی»، هدف نهایی همه ترتیبات اقتصادی و اجتماعی و درعین حال کاراترین ابزار تحقق رفاه اجتماعی است. این سبب اهمیت یافتن نقش نهادهای اجتماعی و ترتیبات ساختاری نظیر احزاب سیاسی، مجالس مقننه، دستگاه قضایی و رسانه‌ها و نهادهای آموزشی و آموزش عالی در افزایش توانمندی فرد و ارتقای آزادی وی از طریق مشارکت دادن افراد در تصمیماتی است که مستقیماً بر سرنوشت و زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این آزادی درنهایت فرد را در جهت تعقیب اهداف مدنظر و شیوه زندگی دلخواه وی توانمند خواهد کرد. [۱] برخلاف این نظریات «سن» بر این باور است که این مفاهیم از توسعه بسیار محدود هستند. اگرچه اهمیت مسائل مطرح‌شده هم چون درآمد سرانه و رشد اقتصادی را نادیده نمی‌گیرد- خصوصاً در کشورهای فقیر و کم‌درآمد- ولیکن وی به دنبال هدف اساسی‌تر و گسترده‌تری از توسعه است: افزایش توانایی تمام بشر برای رسیدن به چیزهایی که برای آن‌ها بسیار باارزش

^۱ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع شود به نظریه پردازان توسعه همانند شومپتر، هانتینگتون، فوکویاما و سایر ساختارگرایان- کارکردگرایان و یا مارکسیست‌ها مراجعه کنید.

محسوب می‌شود. درآمدهای بالاتر، البته این توانایی‌ها را به‌نوبه خود و از طرق مهم افزایش می‌دهد، بنابراین یکی از بخش‌های بسیار قابل توجه و بااهمیت توسعه است لکن این تنها بخش نیست، درآمد بالا تضمین‌کننده بهداشت مناسب، آموزش کافی، افزایش امید به زندگی، توانایی تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی که بر زندگی شخص تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم می‌گذارد و یا آزادی به‌منظور انتخاب شیوه‌های زیست متفاوت دیگر- و یا حتی تضمین‌کننده کالاها و یا خدماتی فراتر از آنچه در دسترس است، نیست. «سن» بر این باور است که درآمد بالا برای رسیدن به توسعه کافی نیست- بلکه تنها لازمه آن است. مدعای سن در زمینه توسعه به مفهوم واقعی کلمه این است که توسعه «به‌مثابه فرآیند افزایش آزادی‌های واقعی مطلوب افراد است.» بنابراین «توسعه نیازمند از میان برداشتن موانع و ریشه‌های اصلی عدم آزادی/ضد آزادی است: فقر و استبداد، فرصت‌های اندک اقتصادی به همراه محرومیت اجتماعی نظام‌مند، بی‌توجهی به امکانات دولتی به همراه عدم تساهل و یا دولت سرکوب‌گر و تمامیت طلب است.» [۲] آمارتیا سن در کتاب توسعه به‌مثابه آزادی به این نتیجه می‌رسد که با توجه به مقدمات و گزاره‌های گفته‌شده «توسعه به معنای یک فرآیند اقتصادی محض نیست بلکه همچنین یک فرآیند سیاسی نیز محسوب می‌شود؛ بنابراین بایستی درنهایت برای رسیدن به آن» به دموکراتیزه کردن جوامع سیاسی برای اعطای بیان خواسته‌ها به شهروندان برای مشارکت و یا تأثیرگذاری در تصمیماتی که به جامعه پیوند خورده است مبادرت ورزید. این دیدگاه سن را بر آن می‌دارد که تأکید ویژه‌ای بر «نیازهای اساسی» داشته باشد از نیازهای بهداشتی-درمانی اولیه و اساسی خصوصاً برای کودکان، تحصیلات اولیه خصوصاً برای زنان. علاوه بر این که این سیاست‌های رفاهی زمینه را برای افزایش درآمد سرانه فراهم می‌کند بلکه در ذات خود نیز دارای ارزش محسوب می‌شوند. «سن» بر این باور است که مردم نمی‌توانند بدون تأمین نیازهای اساسی و اولیه، توانایی‌های خود را توسعه دهند چراکه بدون آن‌ها یا بی‌مسئولیت و بی‌قید می‌شوند و یا مریض.

آنچه این پژوهش به دنبال رسیدن به آن است، بررسی مفهوم توسعه در اندیشه آمارتیا سن در قالب پارادایمی است. برای این منظور سعی در استخراج عناصر اساسی توسعه اندیشه سن و بررسی موردی آن تا بدان جایی است که اقتضای امر است. مفهوم پارادایم در روش تحقیق و علوم اجتماعی خود جای بحث و بررسی دارد. اینکه چه چیزی را به‌عنوان پارادایم می‌توان تلقی کرد؟ اصلاً پارادایم چیست؟ مشخصات تغییر پارادایم در علوم اجتماعی چیست‌اند و به چه کار می‌آیند در قدم اول سعی در توضیح این روش با استفاده از دیدگاه کوهن که در ساختار انقلاب‌های علمی به تشریح و تبیین آن پرداخته است به تعریف پارادایم مدنظر این نوشتار پرداخته شده است.

مفهوم پارادایم

در تعریفی که فرهنگ وبستر ارائه شده است پارادایم «چارچوب فلسفی و نظری یک مکتب علمی و یا اصول و مبانی‌ای است که در درون آن نظریه‌ها، قواعد و قوانین، تعمیم‌ها و آزمایشات برای حمایت از یک صورت‌بندی خاص فلسفی - نظری انجام می‌شود و یا فرمولیزه می‌گردد.» [۳]

[۱] به‌طور کلی می‌توان پارادایم را یک چارچوبی فلسفی و یا نظری - از هرگونه - دانست که در درون آن، نظریه و مجموعه عقاید و اندیشه‌ها به چگونگی انجام چیزی، ساخته شدن و برساخته شدن آن و یا چگونگی تفکر و تحقیق درباره آن چیز پرداخته می‌شود. این مدل‌ها و الگوواره‌ها (پارادایم) قابلیت به‌کارگیری گسترده و تعمیم را در خود دارند. همچنین فرهنگ لغت آکسفورد مفهوم پارادایم را به‌مثابه «یک الگو و یا مدل» و «جهان‌بینی‌ای که به‌عنوان محور اساسی نظریه‌ها و روش‌های یک موضوع خاص علمی وجود دارد» [۳، ۴] تعریف کرده است.

در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی*، کوهن پارادایم را به‌مثابه: «موفقیت‌های علمی‌ای که توسط جامعه علمی و اندیشمندان در زمان خاصی به رسمیت شناخته می‌شود و به ارائه مدلی برای حل مسائل و راه‌کارها می‌پردازد» تعریف می‌کند. این مدل به چگونگی پرسش‌ها و ابژه‌ها و سوژه‌های مورد مطالعه و همچنین چگونگی تفسیر داده‌ها و انجام پژوهش‌ها می‌پردازد. [۵]

تغییر پارادایمی: بر مبنای نظر کوهن در کتاب تأثیرگذار خود «ساختار انقلاب‌های علمی»، تغییر در اساس فرضیه‌ها، یا الگوواره‌ها در چارچوب یک نظریه علمی است. بنا به عقیده کوهن این تغییر را می‌توان تغییر انقلابی نامید که در مقابل تعریف اش از علوم عادی و نرمال است که شاخصه آن‌ها ثبات و عدم تغییر و تجربی بودن آن‌هاست. پارادایم، آن چیزی است که افراد و اعضای جامعه‌ای علمی به اشتراک می‌گذرانند و در چارچوب آن الگوواره به بحث و تولید دانش می‌پردازند. هنگامی که یک چرخش کامل پارادایمی اتفاق می‌افتد بدین معنی نیست که پارادایم‌های گذشته بی‌اعتبار شده‌اند بلکه این گذار پارادایمی سبب باز شدن افق‌های جدیدی می‌شود که پارادایم مسلط قبلی توان پاسخگویی به مسائل مطروحه در چارچوب پارادایمی خود نداشت. البته از سال ۱۹۶۰ این اصطلاح در بسیاری از زمینه‌های غیرعلمی نیز برای تشریح و توضیح تغییرات و یا تصورات بنیادی به‌کاررفته است. در چارچوب تغییر پارادایم کوهنی که این مقاله به بحث درباره آن می‌پردازد؛ یک تغییر پارادایمی هستی‌شناختی را می‌توان «انقلاب علمی» نام نهاد. این انقلاب علمی به تعبیر کوهن زمانی رخ می‌دهد که یک پژوهشگر/دانشمند به مسائلی برخورد می‌کند که با پارادایم مسلط مورد اجماع جهانی که این پیشرفت علمی در آن اتفاق افتاده قابلیت توضیح ندارد. پارادایم از منظر کوهن به معنی نظریه جاری مورداستفاده کنونی نیست، بلکه کلیت جهانی است که در درون آن قرار

دارد و تمامی مفاهیم و دلالت‌هایی است که با خود به همراه دارد. [۵] کوهن بر این باور است که در تمامی پارادایم‌ها ناهنجاری‌ها و بی‌قاعدگی‌هایی موجود است، که معمولاً به‌عنوان سطحی از خطاپذیری قابل‌گذشت پذیرفته می‌شود و یا نادیده گرفته‌شده و مورداستفاده قرار نمی‌گیرد. این مسئله کوهن را بر آن می‌دارد که به رد نظریه «ابطال‌پذیری» پوپر به‌عنوان اصلی‌ترین عامل دخیل در تغییرات علمی بپردازد. وی بیان می‌دارد که ناهنجاری‌های پارادایمی در هر زمانی طیفی از اهمیت را برای عاملان به آن و متفکران در آن چارچوب دارا می‌باشد که هم‌زمان با آن نقش عاملان و سوژه‌های انسانی در زمان و بر زمان در آن پررنگ می‌گردد. هنگامی که ناهنجاری‌ها و عدم پاسخگویی در پارادایم مسلط به حد معینی می‌رسد، نظم علمی تحت تأثیر پارادایم مسلط به تعبیر کوهن وارد دوره‌ای از بحران می‌شود. در طول این دوره بحران ایده‌های جدیدی که زمانی موردقبول واقع نمی‌شدند دوباره مطرح می‌گردد. به تدریج پارادایم جدید شکل گرفته و پیروان خود را پیدا می‌کند. نزاع روشنفکری‌ای که میان پیروان پارادایم جدید با پارادایم قدیمی شکل می‌گیرد به صورتی است که هر کدام از طرفین سعی در نشان دادن برتری استدلالی خود با استفاده از مجموعه‌ای از حملات؛ هم با داده‌های تجربی و هم با بحث‌های کلامی و فلسفی در مواجهه با پارادایم رقیب دارند. یکی از عوامل اساسی دیگر در هژمونیک شدن پارادایم رقیب و گسست و تغییر پارادایمی «عنصر زمان» است. همان‌طور که ماکس پلانک هم ادعا می‌کند: [۶] «واقعیت جدید علمی با متقاعد کردن رقیبان خود پیروز نخواهد شد، بلکه با مرگ و زوال تدریجی رقبای مخالفان خود و ظهور نسل جدیدی که بیش از پیش در معرض پارادایم مسلط شده قرار دارند جای خود را باز می‌کند».

کج فهمی‌های رایج از مفهوم پارادایم:

کج فهمی عمده از مفهوم پارادایم سبب می‌شود که هر گردش و تغییر پارادایمی را به مسئله نسبی‌گرایی ارتباط دهیم - بدین معنا که کشف هر پارادایم جدید را با توجه به پویایی‌های ماهیت علم به نسبت بکشانیم و مدعی شویم که تمامی انواع نظام‌های معرفتی با یکدیگر برابرند و هیچ کدام را نسبت به دیگری برتری نیست. بد فهمی دیگر زمانی است که یک پارادایم علمی جای خود را به پارادایم جدیدتری می‌دهد - اگرچه از طریق یک فرآیند پیچیده اجتماعی و علمی - ادعا می‌شود که پارادایم جدید همیشه و لزوماً به قبلی‌ها برتری دارد نه اینکه با آن تفاوت دارد. مطابق با نظریه کوهن زبان و نظریه‌های پارادایم‌های مختلف نمی‌توانند ضرورتاً به پارادایم دیگر وارد شده و معنا دار باشند و یا در برابر هم سنجیده شوند چراکه مفاهیم آن برای دیگری گنگ به نظر می‌رسد و قابل جایگزینی به جهت استفاده نیستند - اگرچه پارادایم‌ها تا حدودی به داد و ستد و پاسخ به هم و

یا نقد یکدیگر می‌پردازند- این مهم تا حدودی به نسبت نیز خواهد انجامید چراکه تفاوت در لایه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی می‌تواند به تفاوت در جهان‌بینی‌ها و نسبت واقعیات منجر گردد. در مواقعی هم ضرورت درک بهتر رفتار پیچیده انسانی و ماهیت متغیر پدیده‌ها نیاز به استفاده از رویکرد چند-پارادیمی را ضروری می‌کند. [۷] در «ساختار انقلاب‌های علمی» کوهن می‌نویسد: «گذار موفق از یک پارادایم به پارادایم دیگر از طریق انقلاب الگوی توسعه‌ای نرمالی است که در علوم اتفاق می‌افتد.» [۳] مانند گذاری که به تعبیر کوهن از فیزیک نیتونی به جهان نسبت انیشتینی رخ داد.

شیفت پارادایمی در علوم اجتماعی: از نظر کوهن، یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات علوم تجربی و طبیعی وجود یک پارادایم واحد مسلط است، درحالی‌که فلسفه و بسیاری از علوم اجتماعی با «سنتی از گزاره‌ها، مخالفت‌ها، مناظره‌ها و اختلافات بر سر اصول اساسی» شناخته می‌شوند. [۸] بنابراین بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان با استفاده از نظریه کوهن بر آن شده‌اند که به دنبال کردن تغییرات پارادایمی در علوم اجتماعی و بررسی آن بپردازند. به‌عنوان نمونه، جنبشی که به انقلاب شناختی- ادراک‌گرایی معروف شده است، از گذار از رویکردهای رفتاری- اثبات‌گرا به رویکردهای روان‌شناختی و پذیرش و به رسمیت شناختن مسئله شناخت و ادراک به‌عنوان محور اصلی مطالعه رفتار سوژه‌های انسانی سخن می‌گوید و بر آن است که می‌توان آن را یک تغییر پارادایمی در نظر گرفت.

یکی از موارد کاربرد پارادایم در علوم اجتماعی را می‌توان در حوزه جهان‌بینی دنبال کرد. در علوم اجتماعی، پارادایم برای توضیح و تبیین مجموعه‌ای از امور تجربی و عینی و مجموعه عقاید و ارزش‌هایی به کار می‌رود که بر طبق آن یک فرد واقعیت را ادراک می‌کند و بر مبنای این درک و تفهم به کنش می‌پردازد. دانشمندان علوم اجتماعی این اصطلاح «تغییر پارادایمی» کوهن را برای تشخیص تغییرات به کار می‌برند تا به چگونگی و میزان حرکت یک جامعه در مسیر سامان‌دهی و ادراک واقعیت پی ببرند. در مطالعات پارادایم در علوم اجتماعی؛ «پارادایم غالب» به مجموعه ارزش‌ها و یا نظام فکری در یک جامعه گفته می‌شود که مورد پذیرش عام قرار می‌گیرد. این پارادایم‌های غالب به وسیله پیشینه فرهنگی جوامع و همچنین موقعیت و زمینه تاریخی که در آن زیست می‌کنند، شکل می‌گیرند. شرایطی که تبدیل شدن یک نظام فکری به پارادایمی مسلط را تسهیل می‌کنند شامل:

- سازمان‌های حرفه‌ای که به یک پارادایم مشروعیت می‌دهد.
- مسوولان و نهادهای حکومتی که به یک پارادایم اعتبار می‌دهند.
- نشریات و رسانه‌هایی که درباره این نظام فکری می‌نویسند.

تحلیل پارادایمی توسعه در اندیشه آمارتیا سن و نسبت آن با صلح کل عرفانی / ۴۰۱

- دانشگاهیان و اندیشمندانی که با تدریس ایده‌های اصلی یک پارادایم به دانشجویان نسبت به توسعه آن می‌کوشند.

- کنفرانس‌های علمی که موضوع آن حول محورهای مرکزی پارادایم می‌گردد.

- پوشش رسانه‌ای و گروه‌های اجتماعی و طبقات متوسط.

- و منابع مالی که به گسترش دامنه یک پارادایم مشخص، تقویت آن با حمایت از تحقیق و توسعه و پژوهش در آن، می‌پردازند است.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در مطالعات پارادایمی نمی‌بایست از آن مغفول بود تمرکز بر شرایط و موقعیت و ظرف اجتماعی است که گذار را شتاب بخشیده و ضروری می‌کند. این تغییر در دیالکتیک با محیط پیرامونی خود قرار دارد که می‌تواند نهادهای اجتماعی را دستخوش تغییر و تأثیر از آن کند نمونه بارز آن تغییر نظام آموزشی در نتیجه تغییرات پارادایمی در زمینه علوم اجتماعی است. [۹]

صلح کل عرفانی

«صلح کل» مفهومی کانونی در اندیشه عارفان است. بر این اساس همه هستی و کثرات تجلی حق‌اند، بدین معنا که واقع و اصل وجودشناختی همه کثرات یکی است، لذا به لحاظ وجودی تقابل و تضادی واقعی میان کثرات وجود ندارد و نتیجه عملی این آموزه مصالح همه بندگان و خلایق در ارتباط با یکدیگر می‌باشد.

آموزه عرفانی «صلح کل» واجد ارتباطی آشکار با امر سیاست است. این ارتباط وقتی بهتر فهمیده می‌شود که مختصات «مرزهای غیریت» را از منظری پارادایمی ذیل سه چشم انداز فقهی، کلامی و عرفانی مقایسه کنیم. در نگاه فقهی مذهب فصل‌میز ما با دیگران است. متدینین به مذاهب مستقر و رسمی معمولاً «رستگاری»، «حق» و «کرامت انسانی» را در چارچوب مذهب خود می‌پذیرند. از این نگاه کسانی رستگار محسوب می‌شوند که به مذهب ما هستند و دیگرانی که به مذهب ما نیستند با هر عنوان بدی بیان می‌شوند و طبیعتاً مستوجب هر گونه مجازاتی هم هستند. از لعن و نفرین گرفته تا تکفیر و ترور در حق غیر هم مذهبان ما مرعی و مشروع است. در نگاه مذاهب که قائم به آموزه‌های فقهی هستند مرزهای تخاصم در کمال خود استوار است.

در نگاه کلام فلسفی قدری از ارتفاع و استحکام مرزهای تخاصم کاسته می‌شود ولی این مرزها از بین نمی‌روند. اگر در نگاه فقهی این مذهب است که فصل‌میز ما با دیگران است در کلام فلسفی مفاهیم «ایمان» و «کفر» موضوعیت می‌یابند. متکلمین معتقدند هر کس از هر مذهبی که باشد به شرطی که مومن باشد رستگار است و به تبع غیر مومنین و غیر باورمندان در هر مذهب که باشند

رستگار نمی‌شوند. لذا متکلمین از مرزهای مذاهب فراتر می‌روند و با هر موعمن و باورمندی از هر مذهبی احساس برادری دارند

با این توصیف در نگاه عرفانی تمام مرزهای تخصص برداشته می‌شوند. عرفا ذیل مفهوم «صلح کل» و از افق و ارتفاعی الهی، مرزی بین ایمان و کفر، مذهب ما با مذهب دیگران نمی‌ماند. به تعبیر مولانا «چونک بی رنگی اسیر رنگ شد. موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد. چون به بی رنگی رسی کان داشتی. موسی و فرعون دارند آشتی.» از این نگاه کرامت هر کدام از ابنای بشر به حسب انسان بودن محفوظ است، لذا مذهب ما و ایمان ما دلیلی برای تحقیر و تکفیر دیگران نمی‌گزارد. طبیعتاً این سنخ تلقی وجودشناسانه عرفانی رافع پاره‌ای تکالیف دینی از جمله امر به معروف و نهی از منکر از ذمه عارفان است. بعبارتی وقتی که هر گونه مرزهای تخصصی بین انسان‌ها نباشد، به حکم صلح کل نه برای خود تقدسی می‌بینیم نه ارجحیتی، لذا به خود اجازه به کارگیری هرگونه ابزار خشونت آمیزی برای وادار کردن دیگران به انجام آنچه ما آن را درست می‌دانیم نمی‌دهیم. البته اینکه عرفا عامل به معروف در نگاه وجود شناختی نمی‌باشند بدین معنا نیست که آنها نسبت به رستگاری دیگران بی تفاوتند. باید گفت اولاً عرفا اصل را بر صلح می‌گزارند نه بر دشمنی و دوم در این خصوص مکانیسم متفاوتی به کار می‌گیرند که از آن قائل شدن به ارجحیت اخلاقی، دینی استنباط نمی‌شود. عرفا از مفاهیمی چون «امر به المعروف بالحال» و «دعوت مردم به غیر السنه» صحبت می‌کنند.

مفهوم صلح کل عرفا نقدهای زیادی را میان فقها، متشرعین و متکلمین برانگیخته است. از این نگاه شاید عصاره این تصور عرفانی تنزل انسان به وادی نسبیت‌گرایی باشد، گستره‌ای که در آن هیچ نقطه‌نهایی ارجاع، هیچ رکن وثیق معرفتی و هیچ جبل‌متینی برای شناختن خوب از بد، خیر از شر، ایمان از کفر، حلال از حرام باقی نخواهد ماند که البته موضوع بحث کنونی با توجه به نگاه پارادایمی نوشتار حاضر نیست. پرداختن به صلح کل عرفانی به عنوان الگوی توسعه مطلوب اسلامی/عرفانی از دریچه مقایسه آن با پارادایم غالب توسعه لیبرالی و شباهت‌های آن با اندیشه توسعه‌آمارتیاسن صورت گرفته است که البته قابلیت جهان‌شمولی نیز دارد.

ماتریس توسعه و رابطه دیالکتیکی عناصر اساسی آن

همانگونه که فوکویاما هم در کتاب «ریشه‌های نظم سیاسی» به آن اشاره می‌کند در واقع توسعه اقتصادی تنها بخشی از - یکی از وجوه - توسعه اقتصادی-اجتماعی فراگیر است. وی بر این باور است که تغییرات در نهادهای سیاسی به عنوان مهم‌ترین بخش از سه‌گانه حاکمیت قانون، دولت و دموکراسی است و بایستی در متن توسعه و رشد اقتصادی، بسیج اجتماعی و قدرت‌گیری

تحلیل پارادایمی توسعه در اندیشه آمارتیا سن و نسبت آن با صلح کل عرفانی / ۴۰۳

اندیشه‌های مرتبط با عدالت و مشروعیت لحاظ گردد. در واقع آنچه برای فوکویاما در امر توسعه اهمیت دارد یک چند وجهی حاکمیت قانون، دولت کارآمد با نهادهای مستقل، مدرن و قدرتمند و دموکراسی است که در این زمینه اولویت اساسی با دولت- ملت سازی و روند بوروکراتیزه شدن سیستماتیک در جهت کارآمدی هرچه بیشتر و نهاد سازی برای پیشبرد امر توسعه و نظم امور و درنهایت دموکراسی و یا دموکراتیزاسیون است. بر هم خوردن اولیت های این چرخه تکاملی سبب عقیم ماندن امر توسعه از طریق ناکارآمدی، از بین رفتن نظم سیاسی و آئومی ساختارهای اجتماعی، عدم رشد و گسترش طبقه متوسط و درنهایت رشد و توسعه سیاسی-اقتصادی و اجتماعی می شود. البته فوکویاما این واقعیت را کتمان نمی کند که ایده ها و اندیشه های مرتبط با مشروعیت در طول زمان دچار تغییر می شوند این تحول گاهی در نتیجه تغییرات اقتصادی و اجتماعی و یا متغیرهای مستقل که سبب افزایش قدرت اندیشه ها و گفتمان های توسعه مختلف در درون همان پارادایم غالب توسعه می باشد. در این ماتریس توسعه اقتصادی، بسیج اجتماعی- تقاضا برای افزایش مشارکت در امر سیاسی- مشروعیت و دموکراسی، دولت، حاکمیت قانون و دموکراسی می تواند هر کدام از این عناصر مستقلا دچار تغییر و استحاله درونی معنایی- مفهومی و درنهایت کارکردی شوند، لکن این رابطه ماتریس گونه سبب اتصال این ها به یکدیگر و تقویت و ثبات هم می شوند. به طور خلاصه دولت توسعه گرا در درجه اول بایستی توان حکومت کردن داشته باشد- دولتی که بتواند فراهم کننده خدمات عمومی بوده و نهادینه شده باشد.

البته دیدگاه دترمینیستی نهفته در اندیشه لیبرال ها و مارکسیست ها نمی تواند توجیه گر و یا بر هم زننده یک باره کلیت عناصر اساسی پارادایم توسعه سیاسی- اجتماعی شود. این نظم سیاسی نباید به معنای و بهانه ای برای جلوگیری از هرگونه تغییر فهم شود که عمدتا بهانه ای دست دولت ها برای سرکوب خواست توسعه و ممانعت از تغییرات بدهد. بلکه اغلب درباره واداشتن حکومت ها به انجام کارهایی است که مورد مطالبه جمعی بوده و از آن ها انتظار می رود؛ مانند تأمین امنیت شهروندان، ایجاد نظام آموزش و خدمات بهداشتی و درمانی، ساخت زیر ساخت هایی برای فعالیت اقتصادی بخش خصوصی (در لیبرال ها) و غیره است. دولت هایی توان توسعه سیاسی- اجتماعی و اقتصادی را دارند که دارای نهادهای قدرتمند، حاکمیت قانون و ساختار دموکراتیک باشند و بایستی با حوصله به آن نائل شد. [۱۰، ۱۱]^۱

^۱ uukuyaaa, aaanc,, 2The rr ggurs of ooiiiical rr de:: ooom eeehuee n Teees oo hle eeen3h vvv ouuion", nn te4 Saass, ۲۰۱۱, Chapter ۱, همچنین نگاه کنید به, Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy, United States, ۲۰۱۴, op Ed.

توسعه سیاسی در مقابل خشونت ساختاری

تاسیس دولت مدرن که در دیالکتیکی پایدار با فرآیند دولت-ملت سازی قرار دارد اگرچه پیش شرطی ضروری برای توسعه است ولیکن هیچ گاه جریانی عاری از خشونت نبوده است. تاریخ همواره شاهد رقابت‌های نظامی به‌عنوان نیرویی دینامیک و پویا برای گذار از نوعی از دولت به نوعی دیگر بوده است. به قول چارلز تیلی اندیشمند انگلیسی: دولت‌ها جنگ را می‌سازند و جنگ دولت‌ها را. اگرچه نقش خشونت در فرآیند توسعه سیاسی و ایجاد نظم سیاسی به نظر متناقض می‌رسد چراکه نظم سیاسی در درجه اول برای غلبه بر مسئله خشونت ایجاد می‌شود ولیکن هیچ کدام از نظام‌های سیاسی تاکنون موفق به حذف خشونت در روند توسعه سیاسی-اجتماعی نبوده‌اند، بلکه ساخت و سازمان خشونت را به مراحل بالاتر سوق داده‌اند. این خشونت در رویکرد جدید از بی‌هویت کردن گروه‌های قومی-ستنی در روند مدرنیزاسیون و ملت-سازی تا نادیده گرفتن نقش کارگزار و عامل توسعه و حواله دادن امر توسعه به دولت به‌مثابه کارگزار مطلق بوده است. این خشونت در آغاز تشکیل دولت‌های مدرن را می‌توان در پاکسازی‌های قومی، یکدست سازی فرهنگی برای همسان سازی شاکله هویتی اجتماع افراد انسانی-ملت - مشاهده کرد که می‌تواند خشونتی مستقیم از طریق اعمال اجبار و سلب قدرت اختیار سوژه انسانی و تبدیل آن به سوژه منقاد امر توسعه اعمال کند. این فرآیند همراه است با سیاست‌های دولتی-ایدئولوژیک تا خشونت ساختاری نهفته در قانون اساسی یک کشور که می‌تواند به‌نوبه خود با استفاده از قوه قهریه پشتیبان اعمال قانون به تشکیل قهرآمیز دولت ملی بپردازد. پیامدهای این سیاست‌ها در ممانعت از ورود گروه‌های اقلیت به ساختارهای کلان تصمیم‌گیری و یا انکار زبان، آیین و عوامل متمایز کننده و هویت بخش قومی-مذهبی و اجتماعی و یا گروه‌های دگر اندیش و دگر باشان اجتماعی-سیاسی قابل مشاهده است.

کاربرد دیگر خشونت را می‌توان در مقاومت نظم سیاسی قدیمی برای تغییر دنبال کرد که به‌نوبه خود نهادها و ساختار موجود را فرسوده کرده و با عدم تغییرات با دیالکتیک با محیط متغیر پیرامونی فروپاشی کلی نظم و یا دورانی از آشوب، هرج و مرج و انقلاب را به دنبال خواهد داشت. چراکه توسعه به‌خودی‌خود فرآیندی است که هویت مرکزی آن حول محور تغییر مثبت در جهت پیش رفت و پاسخگویی نسبت به متغیرهای جدید وارد شده از محیط پیرامونی است. [۱۲]

درواقع پارادایم اساسی توسعه لیبرالی توسعه را فرآیندی می‌بیند که از طریق آن فرد امکان برابر برای رقابت با دیگری را می‌یابد. این جریان توسعه چه در پارادایم چپ و چه پارادایم توسعه لیبرالی حول محور نقش دولت در نهادسازی بوروکراتیک و ایجاد امنیت با ابزارهای قانونی است.

این در حالی است که نقش سوژه به‌عنوان کارگزار این نظم سیاسی و توسعه و تحول دموکراتیک نادیده گرفته می‌شود. در واقع آنچه حلقه مفقوده رویکردهای اصلی در پارادایم‌های لیبرال و مارکسیستی توسعه است عدم اولویت‌بخشی به توسعه انسانی-اجتماعی و توانمندسازی سوژه‌ها برای تأثیرگذاری و پیگیری مطالبات سیاسی در مرتبه بعدی است. این توانمندسازی که آمارتیا سن بر آن تأکید دارد از طریق مبارزه با خشونت سعی در به رسمیت شناختن کثرت‌ها و تکثرگرایی اندیشگی-ساختاری از طریق توانمندسازی افراد برای پیگیری خواست‌هایی است که برای آن استدلال دارند و ارزش قائل‌اند. سن برای این منظور دو گام اساسی برمی‌دارد: اول‌اژه به رد نظریات مکاتب دیگر در توسعه خصوصاً مکاتب لیبرالی می‌پردازد و سپس سعی در تبیین عناصر اساسی رویکرد توانمندی خود دارد؛ بنابراین در اندیشه توسعه سن و با گسستی که از پارادایم توسعه ساخت محور صورت می‌گیرد توسعه انسانی مقدم بر توسعه سیاسی می‌شود و بدین ترتیب هدف توسعه فراهم آوردن بیشترین رفاه برای انسان‌ها در نظر گرفته می‌شود. [۱، ۱۳]

رد مدعیات مکاتب دیگر در زمینه توسعه

آمارتیا سن سه مکتب/سنت فلسفی را برای شالوده نظریه عدالت اجتماعی خود بررسی می‌کند. اولین آن‌ها، فایده‌گرایی است که به بتهام بازمی‌گردد که بر حداکثری کردن سود جمعی برای کسب «بیشترین خیر برای بیشترین تعداد افراد» تأکید می‌کند. دومین مکتب از این سه‌گانه، لیبرتاریانیسم - آزادی‌گرایی - است که بر هر دو حقوق طبیعی/ذاتی و اکتسابی تمامی افراد عضو جامعه تأکید کرده و آن را غیرقابل سلب و خدشه می‌داند (مگر در شرایطی که بایستی حدی بر آن زد تا آزادی دیگران نیز محفوظ باقی بماند)؛ و درنهایت، اصل «حداکثری» وجود دارد که توسط فیلسوفان‌هاروارد همانند جان رالز مطرح می‌گردد که بر انتخاب آن دسته از سازوکارها تأکید می‌کند که سلامت و رفاه فقیرترین عضو از یک جامعه را تأمین می‌کند، این خود می‌تواند سوژه حفظ آزادی باشد. مدعای سن این است که اگرچه هر سه مکاتب نامبرده دارای ارزش و مزیت هستند، ولیکن اگر که به منتهای خود کشانیده شود هر کدام می‌توانند به نتایج منتهی شوند که نافی حس مشترکی از عدالت باشند؛ سن راه‌حل آن را از طریق دموکراتیک با دادن اطلاعات به جامعه و بحث عمومی حول محور چگونگی روش‌ها می‌داند. وی بر این باور است که تمامی نوع بشر به هم وابسته هستند و مصیبت بشری در هر کجا به تمامی نقاط دیگر مربوط است و سرایت می‌کند [۱۳].

در سال ۲۰۰۹، سن کتابی تحت عنوان «اندیشه عدالت» نوشت. در این کتاب او بر مبنای کارهای پیشین وی در زمینه رفاه اقتصادی و نظریه انتخاب اجتماعی و افکار فلسفی خود به ارائه برداشت و نظریه خود از عدالت پرداخت که بتواند جایگزینی کارآمدتر نسبت به اندیشه عدالت

جان رالز باشد؛ برخلاف رالز و سایر نظریه پردازان و اندیشمندان سابق حوزه عدالت - کانت، روسو و دیوید هیوم - نظریه عدالتی که سن مطرح می کند «مقایسه‌ای» و «ادراک گراست». (به جای اینکه غایت‌گرا و یا نهادگرا باشد). با این حال، سن کماکان بر این باور است که نهادها و فرآیندها دارای اهمیت هستند. به عنوان جایگزینی برای «حجاب جهل» رالز، سن به آزمایش‌های یک ناظر بی طرف به عنوان پایه نظریه عدالت خود می پردازد. سن همچنین به اهمیت مباحثه‌های عمومی که وی را به اندیشه لیبرالیسم میل نزدیک می کند و توجه به توانایی مردم در نظریه انتخاب اجتماعی می پردازد که شامل مفهوم حقوق بشر جهان‌شمول، در ارزیابی و مقایسه دولت‌های مختلف با در نظر گرفتن عدالت است. [۱۳]

آنچه در نظریه‌های توسعه به آن پرداخته می شود بیش از آنکه تأکید بر توسعه توانایی‌های انسانی باشد به افزایش حداکثر بهره و سود در شرایط رقابت کامل در اقتصاد بازار تعبیر شده است که رد پای پررنگ آدام اسمیت را در کتاب «ثروت ملل» که در سال ۱۷۷۶ به رشته تحریر درآورد می توان در آن مشاهده کرد، وی در این کتاب بر این مدعا است که ماهیت تعادلی بازار در شرایط رقابت کامل و عدم مداخله سبب می شود که تحت شرایط رقابت منجر به کسب حداکثر سود برای همگان شود. در واقع شیوه رشد سرمایه‌داری علاوه بر اینکه منتقدان درون پارادایمی‌ای داشته است لکن با نقدهای بسیار قدرتمندی از مارکسیست‌ها و چپ‌ها مواجه شده است که در خارج از این پارادایم به تفکر می پردازند. آمارتیا سن بار دیگر به سنت قدیمی‌تر و غنی‌تر بررسی میزان تأثیرگذاری اقتصادی بازمی‌گردد و در این مسیر آنچه برای او با اهمیت‌تر جلوه می کند شاکله زیبایی‌شناختی بحث توسعه با عطف توجه به توسعه به مثابه آزادی با رویکرد تواناسازی سوژه و عاملین انسانی دخیل در آن است. این گونه نگاه به توسعه که به لایه‌های زیرین امر روبنایی می پردازد ضرورت چارچوبی اخلاقی را برای طرح‌ریزی بحث و بنیان نهادن شالوده‌های فلسفی - منطقی خود به پیش می کشد.

به طور کلی افق فکری آمارتیا سن به عنوان فیلسوف و اقتصاددان در چارچوب‌ای از سوسیال دموکراسی با گرایش لیبرالی قرار دارد. سن بر این باور است که برای توسعه سیاسی - اقتصادی و اجتماعی بایستی به توسعه به مثابه فرآیندی با تأکید بر کارگزار به مثابه سوژه خودمختار آزاد نگریسته شود. او با تأکید بر رویکرد تواناسازی سوژه‌های انسانی تمرکز خود را حول محور «آزادی مثبت» می‌گذارد که به معنای توانایی بالفعل افراد برای هستن و یا انجام چیزی است که خود می‌خواهند و در برابر رویکرد آزادی منفی که در اقتصاد مطرح است و به معنای ساده به عدم مداخله تأکید می‌کند قرار می‌گیرد. [۱]

رویکرد توانمندسازی اجتماعی: ریشه‌های مفهومی

خط اصلی استدلالی که در اینجا دنبال می‌شود بر مبنای ارزیابی تغییرات اجتماعی از نظر غنای زندگی انسانی در نتیجه این تغییرات است. مشکل اساسی اینجاست که کیفیت زندگی انسانی به خودی خود مسئله‌ای بسیار پیچیده و بغرنج است. این رویکرد زندگی انسان را به مثابه مجموعه‌ای از «اعمال و وضعیت‌ها» می‌بیند که تحت عنوان «کارکردها- عملکردها» طبقه‌بندی شده است که ارزش‌گذاری کیفیت زندگی را به توانایی در عملکرد سوژه‌های انسانی مرتبط می‌سازد. سن مدعی است که ریشه‌های این رویکرد به آدام اسمیت، کارل مارکس و ارسطو بازمی‌گردد. در تحقیق بر مسئله «توزیع سیاسی»، ارسطو در تحلیل خود تأکید بسیار زیادی بر مفهوم «خیر عمومی» و ارتباط آن با «عملکرد انسان‌ها» و هم‌چنین بررسی زندگی به مثابه «فعالیت» و توانایی دارد. در نتیجه او به دنبال فاصله گرفتن از ایده فیتیشسم کالایی مارکسیسم و تأمین نیازهای اولیه‌ای است که در برخی چرخش‌های درون پارادایمی در پارادایم لیبرالیسم با رالز مطرح شد و به دنبال ارائه مدلی برای بررسی عملکردها و توانایی فرد برای رسیدن به آن‌ها با استفاده از روشی عملی‌تر با قابلیت سنجش است. در این رویکرد که توسط سن دنبال می‌شود عوامل تشکیل‌دهنده حیات فرد، به مثابه ترکیبی از کارکردهای مختلف در نظر گرفته می‌شود. این رویکرد دیگر فرد را به عنوان ابژه و یا سوژه غایب و منفعل در نظر نمی‌گرد بلکه فرد سوژه‌ای فعال و کنشگر است که در مرحله بعدی می‌تواند پایه‌های نظمی دموکراتیک را پی‌ریزی کند. ادعای سن بر این است که کارکردها- عملکردها جز جدانشدنی و مقوم حیات انسان است و برای سنجش میزان رفاه یک فرد بایستی به این عوامل تشکیل‌دهنده و اساسی توجه کرد.

مهم‌ترین مبحث این دیدگاه این است که کارکردها به عنوان جز مقوم حیات در نظر گرفته می‌شود. کارکردها در واقع دست‌یافته‌های یک فرد هستند؛ اینکه او به دنبال این است که چه کار انجام دهد و یا که باشد و اینکه هر کنشی می‌تواند نشانگر وضعیت فرد باشد. در واقع رویکرد توانمندسازی اجتماعی را می‌توان یک آزادی مؤثر و حقیقی دانست که به آزادی انتخاب خردمندانه و ارزش‌های فردی و همچنین رفاه و توانایی در رسیدن به شیوه دلخواه زیست فرد بی‌توجه نیست. [۱۴]

نوآوری تأثیرگذار و بسیار مهم سن در زمینه شاخص‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی حول محور «توانایی» می‌گردد که در مقاله‌ای که تحت عنوان «برابری در چه چیزی» نوشته به آن پرداخته است. [۱۵] سن بر این باور است که حکومت‌ها را بایستی بر مبنای میزان توانایی و خودمختاری شهروندانشان ارزیابی کرد، به این دلیل که توسعه از بالا به پایین تا زمانی که دچار عدم تنقیح و

تعیین مفاهیم گردد راه به اسقاط خودمختاری انسانی و پایمال کردن حقوق بشر و سوژگی وی خواهد شد. به‌عنوان نمونه آیا «حق» کالایی است که بایستی فراهم گردد و ساخته شود و یا چیزی است که قابل گرفتن و تعدی نیست و قایم به ذات است؟ - وی بر این باور است که به‌منظور اینکه شهروندان بتوانند رأی دهند بایستی ابتدا به‌ساکن دارای «آزادی عمل» باشند. این «آزادی عمل» و کارآمدی می‌تواند از مفهوم گسترده در دسترس بودن تحصیلات و آموزش گرفته، تا به‌صورت خیلی موردی و جزئی به صندوق انتخابات برسد. تنها هنگامی که موانع از پیش راه برداشته شود آنگاه می‌توان گفت که شهروند به معنای واقعی بر طبق تصمیم خود و اراده بازیافته و مستقل خویش تصمیم می‌گیرد. این بستگی به یک جامعه دارد که بتواند فهرستی از حداقل آزادی عمل‌ها و توانایی‌هایی که شهروندان می‌توانند اراده کنند و آن جامعه از آن حمایت می‌کند را داشته باشد. [۱۳] آنچه می‌توان آن را موضوع محوری رویکرد توانمندسازی سن تشخیص داد این است که «افراد» توانایی انجام چه کاری را دارند؟

رویکرد توانمندسازی به دنبال پاسخگویی به دغدغه‌هایی است که سن نسبت به رویکردهای معاصر خود برای ارزیابی و ارزش‌گذاری رفاه و توسعه فردی داشته است که از آن جمله اینکه افراد در تبدیل منابع واحد به عمل و کارکردهای باارزش با یکدیگر تفاوت اساسی دارند. در نتیجه ارزیابی‌ای که تنها ابزارها را در نظر بگیرد و شرایط متفاوت انسان‌ها را منکر شود، وافی به مقصود نخواهد بود. [۱۶]

این دیالکتیک توانایی و آزادی که در نهایت به آزادی عمل ختم خواهد شد پنج مؤلفه اساسی دارد:

۱. اهمیت آزادی‌های واقعی در ارزیابی امتیازاتی که فرد از آن برخوردار است؛
۲. تفاوت افراد در توانایی تبدیل منابع به فعالیت‌ها و کنش‌های دارای ارزش؛
۳. تکثر ذاتی کنش‌ها و فعالیت‌هایی که منجر به شادی و رضایت افراد می‌شود؛
۴. توازن عوامل مادی و غیرمادی در سنجش میزان رفاه انسانی؛
۵. توجه به توزیع فرصت‌ها در درون جامعه

برای فهم بهتر رویکرد توانمندسازی - در مقابله با مکتب فایده‌گرایی و پارادایم توسعه لیبرالی - سن مثالی ملموس را می‌آورد. درواقع یک دوچرخه استاندارد به‌عنوان ابزاری برای «جابه‌جایی و حمل‌ونقل» استفاده می‌شود لکن، این کار ویژه دوچرخه بستگی به خصوصیت کسانی دارد که سعی می‌کنند از آن استفاده کنند. ممکن است که برای بسیاری راهی برای تسریع فعالیت‌هایشان باشد اما برای کسی که پا ندارد و معلول است نمی‌تواند این کار ویژه را انجام دهد اگرچه این فرد نمی‌تواند

از آن استفاده کند ولیکن این به معنی این نیست که در صورت در دسترس قرار گرفتن و امکان استفاده واقعی از آن وی از آن استفاده نکند. این رویکرد به کیفیت زندگی‌ای که افراد به صورت واقعی می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند می‌پردازد. کیفیت زندگی در نظریه سن حول دو مفهوم اساسی «عملکردها» و «توانایی» مورد بررسی قرار می‌گیرد. [۱۶]

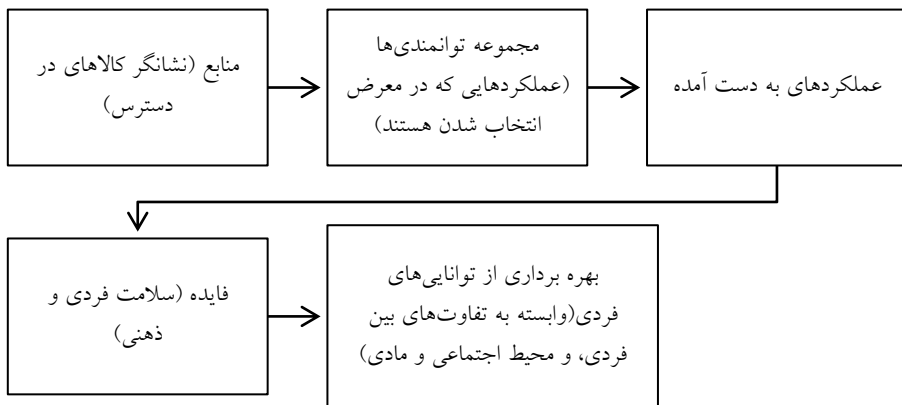
عملکردها: حالت‌های «بودن و انجام دادن» است، مانند تغذیه شدن و یا سرپناه داشتن؛ و بایستی با کالاهایی که برای رسیدن به آن‌ها به کار گرفته می‌شود تفاوت قائل شد (همان‌طور که «دوچرخه‌سواری» از «داشتن دوچرخه» قابل تمایز است).

توانایی: به مجموعه‌ای از عملکردها و کارکردهایی گفته می‌شود که یک فرد دسترسی مؤثری به آن‌ها دارد. پس توانایی یک انسان نشان‌دهنده آزادی مؤثری است که یک فرد برای انتخاب بین انواع مختلفی از شیوه‌های زیستن که برای گزینش و تمایل به آن‌ها دلایل خود را دارد است. سن در کارهای مؤخر خود به آزادی به عنوان مجموعه‌ای چندگانه می‌نگرد و آن را به صورت جمع به کار می‌برد که البته برای توانایی هم این امر صدق می‌کند، این به وی اجازه می‌دهد که بتواند بر مجموعه‌ای از عملکردها و کارکردهایی که به جنبه‌های مختلفی از زندگی مربوط می‌شود تمرکز کند. برای مثال: توانایی و دسترسی مؤثر به خواندن و نوشتن، بهداشت و درمان و آزادی‌های سیاسی. [۱۷]

بایستی خاطر نشان شود که به نظر سن، کالاهای اساسی^۱ «ابزارهای» رسیدن به آزادی هستند درحالی‌که توانایی‌ها نشانگر و بیان‌کننده آزادی‌ها به خودی خود هستند. مسئله‌ای که سن را از تئوری عدالت رالز جدا می‌کند در واقع تفاوت بخشیدن به افرادی است که در معرض کالاهای اساسی قرار دارند که بیش از آنچه به دست یافته‌ها و یا آزادی به مثابه فرآیندی از نائل آمدن به خواست‌ها توجه شود به ابزارهای آن توجه شده است. در واقع سن عطف توجهی اساسی به جنبه هنجاری توسعه که سبب گسترش دادن مفهوم رفاه می‌شود دارد.

شکل یک: شمای کلی چگونگی روابط عناصر اساسی در رویکرد توانمندسازی [۱۸]

^۱. Primary goods.



نمودار بالا نشان‌دهنده ارتباط مرکزی و اساسی در رویکرد توانمندسازی است و چگونگی ارتباط آن‌ها با رویکردهای جایگزینی است که تنها بر منابع و یا ابزارها تأکید دارند. منابع (مثلاً دوچرخه) به‌عنوان ورودی در نظر گرفته شده است ولیکن ارزش آن‌ها به توانایی افراد در تبدیل آن‌ها به عملکردهای دارای ارزش است (همانند دوچرخه‌سواری) که به‌نوبه خود به‌سلامت جسمانی آن‌ها، هنجارهای اجتماعی، محیط عینی بیرونی مانند کیفیت جاده‌ها و قوانینی است که اجازه استفاده از آن را به افراد می‌دهد یا نمی‌دهد. مجموعه توانمندی افراد در واقع مجموعه‌ای است از عملکردهایی که افراد دسترسی واقعی نسبت به انجامشان دارند. عملکردهایی موفقیت‌آمیز و در دسترس آن‌ها که به‌طور واقعی توسط افراد انتخاب شده‌اند. ابزارها هم به‌عنوان برون داد در نظر گرفته شده است و هم عملکرد. در اینجا به این دلیل به‌عنوان برون داد در نظر گرفته شده که؛ آنچه افراد برای انجام دادن انتخاب می‌کنند تأثیر مستقیمی بر میزان رضایت سوژه‌های انسانی از سلامت و رفاه خود دارد. این رفاه خود یک عملکرد و کارکرد دارای ارزش است که در رویکرد توانمندسازی به آن اهمیت بسیاری داده شده است. [۱، ۱۶]

رویکرد توانمندی^۱ به‌مثابه نگرشی جدید در توسعه

تلاش سن بر این بوده که این رویکرد توان بخششی به سوژه‌های انسانی را به‌عنوان پارادایم مسلط برای بحث‌های سیاسی و سیاست‌گذاری در توسعه انسانی و سیاسی به‌مثابه معیاری برای سنجش امر توسعه تبدیل کند. همین جریان سبب تشکیل و تاسیس شاخصه‌ای برای سنجش توسعه انسانی به‌عنوان معیاری غالب در سازمان ملل متحد و سازوکاری برای همین منظور گردید. [۱۹]

تأکید اصلی این رویکرد بر «آزادی‌های حقیقی» همانند: افزایش امید به زندگی، شرکت در مبادلات

^۱. Capability Approach.

تجاری و مالی، و شرکت در فعالیت‌های سیاسی (مشارکت سیاسی) است. این مفاهیم همان آزادی‌های حقیقی‌ای هستند که مردم با دلیل و برهان به آن‌ها ارجح می‌نهند و متفاوت با دیدگاه ابزاری و یا اصالت‌فایده است که بر مبنای شادی، انتخاب بر مبنای خواست فرد- و یا دسترسی به منابع مالی، درآمدی و غیره است. در این رویکرد توسعه، فقر به مثابه پدیده‌ای فهم می‌شود که موجب محرومیت توانایی سوژه انسانی خواهد شد. لازم به تأکید است که مسئله اصلی، تنها حول محور چگونگی کارکرد و کنش انسانی نیست بلکه بر میزان توانایی آن‌ها برای انتخاب عملی خواسته‌هایشان است. «برای رسیدن به چیزهایی که ارجح می‌نهند و یا دلیلی برای باارزش دانستن آن دارند» [۲۰] هرکسی می‌تواند از راه‌های مختلف از این توانایی‌ها محروم شود، به‌عنوان مثال، با انکار و نادیده گرفته شدن آن به وسیله سرکوب دولتی، فقدان منابع مالی، و یا تصور و برداشت اشتباه (عدم آگاهی) از این ضرورت آزادی و توانایی. این رویکرد برای رفاه افراد بشر به اهمیت آزادی انتخاب، برابری افراد و ماهیت چندبعدی رفاه تأکید می‌کند. [۲۱] سن برای برای عملیاتی کردن و عینی کردن نظریه و رویکرد جدید خود در حوزه توسعه به عاملی اساسی اشاره می‌کند: تمرین «انتخاب اجتماعی» که نیازمند استدلال ورزی عمومی و سازوکار دموکراتیک تصمیم‌گیری است. بدین معنی که تنها در صورتی رویکرد «توانمندی اجتماعی» می‌تواند مؤثر واقع شود که در کنار آن و چه بسا به‌عنوان پیش‌نیازی اساسی به امر آموزش عمومی پرداخته شود که به‌نوبه خود به توانایی افراد برای تشکیل جامعه مدنی، توزیع بهتر ثروت، افزایش درآمد افراد و تبدیل بهتر منابع و امکانات به انواع مختلف کارکردها و افزایش ثروت ملی یاری برساند. سوبیه دیگر این ماتریس درواقع بهداشت مناسب است که می‌تواند منجر به افزایش تولید و افزایش رفاه افراد گردد مسئله‌ای که برای سن اهمیت دارد این است که این عناصر توسعه به هم پیوسته و به هم مربوط هستند؛ برای نمونه در صورت عدم وجود آموزش مکفی و سلامت جسمانی پدیده‌ای به نام توسعه سیاسی اولویت خود را از دست خواهد داد.

سوژه-کارگزار توانمند به‌عنوان عامل فرآیند توسعه:

وی بر این باور است که توسعه سیاسی درواقع مرحله‌ای بالاتر از توسعه انسانی است و درواقع محوریت پارادایم توسعه بایستی فرد و توانمندی وی برای کسب حداکثر آزادی در تأمین و تعقیب اهداف و خواست‌های خود باشد. اگرچه نمی‌توان تقدم و تاخر برای این دو گونه توسعه سیاسی و اجتماعی- انسانی قائل شد ولیکن بدون وجود افرادی که توانمندی به آن‌ها داده شده باشد و با استفاده از رکن اساسی توسعه یعنی آزادی- که موجب به رسمیت شناخته شدن عاملیت سوژه و پررنگ کننده نقش کارگزاری آن می‌شود- نمی‌توان دم از توسعه سیاسی- اجتماعی زد. درواقع برای

سن مرحله اول توسعه، توسعه انسانی است که در این مرحله دولت وظیفه فراهم کردن شرایط لازم برای رشد و توسعه توانایی‌های افراد و همچنین ایجاد فضایی آزاد و امن برای رشد معنوی-مادی افراد دارد. در شرایطی که سوژه‌ها به توانمندی لازم رسیدند- که می‌توان بالاترین مرحله آن را توانایی رسیدن به اهدافی دانست که با استدلال و به‌طور منطقی برای خود انتخاب کرده‌اند باشد- در آن صورت است که سیاست دیگر دولت- محور نخواهد بود و در واقع افراد با استفاده از جامعه مدنی شکل یافته و قوام یافته با آزادی مثبت به تعیین سرنوشت خود و تأثیر گذاری بر سیاست‌هایی می‌پردازند که به‌طور مستقیم بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد. تأکید و تمرکز بر رویکرد توانمندسازی و آزادی به‌مثابه محور توسعه در ذات خود تکثرگراست و به رویکرد تکثرگرا ختم خواهد شد. در واقع این فضا دیگر توسعه را به‌صورت فرآیندی تک علیتی نمی‌بیند بلکه به دنبال توسعه به‌مثابه فرآیندی است که به‌جای تأکید بر عواملی همانند درآمد سرانه و یا ابزاری دیدن توسعه، به ترکیبی بودن و فرآیندی بودن آن تأکید دارد که علاوه بر اقتصاد به عوامل دیگر اجتماعی- سیاسی نیز بی‌توجه نیست.

البته رویکرد سن منتقدانی هم داشته است که از آن جمله می‌توان از «جان الکساندر» نام برد. الکساندر نظریه توانمندی را بر مبنای برداشت جمهوری خواهان از اهمیت آزادی به‌مثابه عدم سلطه پذیری به کار می‌برد. [۲۲] وی برای این باور است که تمرکز رویکرد توانمندی حول محور آزادی‌های واقعی آن را خارج از/ علیه نظریه غالب برابری لیبرالی در چارچوب عدالت قرار می‌دهد- البته عدالتی که لیبرال‌ها منظور دارند- که آزادی را به‌مثابه نبود موانع در نظر می‌گیرد. الکساندر پیشنهاد می‌کند که رویکرد توانمندسازی بایستی مسئله سلطه را نیز در ارزیابی توانمندی‌ها و کارکردها مدنظر قرار دهد چراکه بسیاری از محرومیت‌هایی که مانع از کارکرد و عملکرد سوژه‌ها و کم رنگ شدن نقش کارگزار در قبال ساختار می‌شود خود مسئله سلطه اجتماعی- سیاسی و اقتصادی است. مسئله‌ای که بعد هنجاری رویکرد سن را می‌تواند تقویت کند به نظر الکساندر همین مسئله سلطه است که بایستی -به‌طور نمونه موانعی که مانع از مشارکت زنان در سیاست و یا آزادی عمل آن‌ها می‌شود و تمایل به زیر سلطه درآوردن اقلیت‌ها و زنان و دگراندیشان دارد به‌جای کم رنگ شدن و ورود به جریان کثرت گرایی برای عادی سازی آن‌ها- باید حذف و از سر راه برداشته شوند.

اندرکنش انتخاب اجتماعی سوژه با سازوکار دموکراتیک تصمیم‌گیری

آمارتیا سن سوژه (کارگزار) را کسی می‌داند که به کنش معطوف به تغییر روی می‌آورد، کسی که دست‌یافته‌های او می‌تواند به‌عنوان ارزش‌ها و اهداف خودش ارزش‌گذاری شوند. [۱] این تعریف با آنچه علم اقتصاد و یا نظریه بازی‌ها از سوژه- کارگزار به‌عنوان کسی که از طرف و برای کسی یا

تحلیل پارادایمی توسعه در اندیشه آمارتیا سن و نسبت آن با صلح کل عرفانی / ۴۱۳

چیزی دست به اقدام می‌زند، متفاوت است. [۱] سن بر این باور است که این سوژه بودگی بستگی به توانایی انتخاب دارای ارزش و عقلانیت و خواست‌های عملی است، حتی اگر ارتباط چندانی با بهبود وضعیت (سلامتی) وی نداشته باشد؛ مانند اینکه فردی تصمیم به روزه گرفتن می‌کند اگرچه شاید برای سلامتی جسمی وی مضر باشد ولیکن چیزی است که آن فرد برای آن ارزش قائل است و به آن ارجح مینهد. سن بر این باور است که یک فرد به‌عنوان سوژه-کارگزار ضرورتی ندارد که با دنبال کردن «رفاه» مورد هدایت و راهنمایی قرار گیرد؛ بلکه دستیابی کارگزار به «خواسته خود» در موفقیت فرد برای رسیدن به تمامی هدف‌هایی است که توسط وی تعیین گردیده است. [۲۳]

با در نظر گرفتن رویکرد توانمندسازی کارگزار به‌طور عام به نقش فرد در جامعه با در نظر گرفتن توانایی وی برای مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نگریسته می‌شود؛ بنابراین رابطه کارگزاری و مشاهده فرد به‌عنوان سوژه-کارگزار اهمیت اساسی در ارزیابی میزان توانایی‌های یک نفر و همچنین موانع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در برابر رسیدن به آزادی‌های حقیقی فرد دارد. تمرکز بر کارگزار در اندیشه سن به معنای تأکید بر مشارکت، گفت‌وگوها و بحث‌های عمومی، تمرین دموکراسی و توانمندسازی است که بایستی به‌طور موازی با رفاه فرد تقویت شده و ترویج داده شوند. [۲۴] همچنان که «آلکایر» در کتاب خود با عنوان «توسعه انسانی و رویکرد توانمندسازی» اشاره می‌کند: سوژه-کارگزار با توسعه آزادی‌های حقیقی و ارزشمند همراه و مرتبط است. بنابراین برای اینکه افراد تعیین‌کننده زندگی خود باشند نیاز به آزادی برای کسب تحصیلات، آزادی بیان و عقیده و سایر آزادی‌های مؤثر دارند همچنانکه عکس آن هم صادق است؛ به این معنی که افراد می‌توانند همین محیط را با کارگزار بودن و سوژه‌رهایی گشتن فراهم کنند. [۲۵] به‌طور خلاصه، وجه کارگزاری برای ارزیابی محدوده کنش هر فرد در راستای برداشت وی از رفاه متفاوت خواهد بود. [۲۶]

نتیجه‌گیری

در واقع «رویکرد توانمندی» آمارتیا سن خود یک جهش پارادایمی است از آنجا که وزنه تغییر و توسعه را به توانمندسازی سوژه‌های انسانی با تأکید بر اهمیت اخلاقی و ارزشی توانایی سوژه برای ورود به نوعی از زندگی می‌گذارد که برای آن دلیل دارند و ارزش قائل هستند. سن با این رویکرد خود را از مکاتب اصالت‌فایده و کارکردگرایی جدا می‌سازد که تمرکز خود را منحصر بر رفاه و بهروزی سوژه انسانی و در دسترس بودن امکانات برای زندگی خوب می‌گذارند. این مکاتب به باور سن نقش انتخاب و تکثر خواست‌های افراد را نادیده می‌گیرند. «فقر» در رویکرد توانمندسازی به‌مثابه محرومیت از توانایی رسیدن به زندگی در یک شرایط مناسب است و در نتیجه «توسعه» به

معنای گسترش توانایی‌هایی‌ها - حتی پیش از داشتن فرصت‌های برابر - مفهوم می‌گردد. این رویکرد به سازوکارهای اجتماعی از دریچه اخلاقی می‌نگرد که باعث می‌شود از زمینه پارادایم کلی لیبرالی توسعه به مثابه کسب حداکثر سود ممکن توسط انسان‌ها و پیشرفت و آزادی فراتر رفته و به مسائلی بپردازد که کمتر به آن پرداخته شده، همانند عدالت جنسیتی و برابری در هویت‌ها که در صلح کل عرفانی زمینه‌های آن در ذیل عنوان تسامح و مدارا می‌آید که سکوی پرشی برای گذار از مرزبندی‌های جنسیتی، اعتقادی و به طور کلی هویتی برای رسیدن به یک سوژه دارای حق انسانی برابر با دیگری است. در واقع صلح کل عرفانی نیز کم رنگ کردن مرزهای غیرت بخشی را ضرورت رسیدن به یک صلح پایدار می‌داند که هدفش دیگر نه برکشیدن غیریتی برای مقابله با آن که همزیستی مسالمت آمیز به عنوان ضرورتی برای رشد و توسعه انسانی است. به بیان دیگر، صلح کل عرفانی به معنای فراهم آمدن پیش زمینه رسیدن به عدالت کلان در فراهم آوردن شرایط و فرصت‌های برابر بدون کشیدن مرزبندی‌های ایدئولوژیک و هویتی است. از سوی دیگر اندیشه سن نیز شاکله‌ای را برای نظریه پردازی هنجاری - توسعه‌ای، مانند در دیالکتیک قرار دادن عدالت و توانایی با معیارهای قابل سنجش و قاعده مند ایجاد می‌کند. همین جریان سبب شده که «مارتا نوسباوم» پیشنهاد گنجانده شدن اصول اساسی برای عزت و توانایی فردی را - به صورت فهرستی از ضروریات - در قانون اساسی ملی کشورها ارائه دهد. به طور کلی آمارتیا سن توسعه انسانی را - همانند اصول صلح کل عرفانی - مقدم بر توسعه سیاسی می‌داند. برای وی توسعه با توانمندی کارگزار آن و نه ساختار سنجیده می‌شود. سن بر این باور است که در راس هرم توسعه انسانی قرار دارد که باید با رویکردی هنجاری - اخلاقی به تقویت کنشگری وی روی آورد. این انسان توسعه یافته در نهایت می‌تواند فراهم کننده مسیر دموکراسی و آزادی و حقوق بشر به همراه عدالت ساختاری گردد که به یک دموکراسی تکثر گرا ختم شود. نکته‌ای که مطالعه سن را بیش از پیش الزامی می‌کند تفکری است که در پارادایم‌های رقیب و مسلط توسعه که توسعه را با توان نهادسازی دولتی و یا افزایش تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه یکسان می‌انگارند و یا پارادایم چپ توسعه که به قدرت گیری دولت و دولتی سازی می‌انجامد نمی‌گنجد و در واقع امکان گذار از پارادایم‌های لیبرالی توسعه و یا تغییر درون پارادایمی را می‌تواند موجب شود.

١. Amartya Sen, *Development as Freedom*. ٢٠٠٠,, Oxford New York,: Oxford University Press,.
٢. Amartya Sen, *"The Idea of Justice"*,. ٢٠١١, United States, Harvard University Press,
٣. in Merriam Webster,
٤. in Oxford Dictionaries.
٥. Kuhn, T.S. *"The Structure of Scientific Revolution"*, third, ed. ١٩٩٦, Chicago, University of Chicago Press,
٦. Quoted in Thomas Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions* (١٩٧٠ ed.): p. ١٥٠
٧. Hassard John, *"Sociology and Organization Theory: Positivism, Paradigm and Postmodernity"*, ١٩٩٣, Cambridge University Press,
٨. Kuhn, T. in Lakatos, Imre, Musgrave Alan, *"Logic of Discovery or Psychology of Research" in Criticism and the Growth of Knowledge*. Second, ed. ١٩٧٢, Cambridge, Cambridge University Press,
٩. Handa, M.L. *"Peace Paradigm: Transcending Liberal and Marxian Paradigms"*, ١٩٨٦, University of Toronto, Canada: Paper presented in International Symposium on Science, Technology and Development, New Delhi, India.
١٠. Fukuyama Francis, *The Origins of the Political Order: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*, Vol. II. ٢٠١٤, United States,
١١. Fukuyama Francis, *The Origins of Political Order: From Prehuman Times to the Present*, Vol. first. ٢٠١١, United States.
١٢. Fukuyama Francis, *"The Origins of the Political Order: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy"*, Vol. II, ٢٠١٤, United States,
١٣. Amartya Sen, *"The Idea of Justice"*, ٢٠١١, United States, Harvard University Press,
١٤. Amartya Sen, *"Identity and Violence; The Illusion of Destiny"*, ٢٠٠٦, United States, Penguin Group, ٢١٥.

۱۵. Amartya Sen, "Equality of What? May ۲۲, ۱۹۷۹: Stanford University: Tanner Lectures on Human Values (Available from the Tanner Lectures website).
۱۶. Amartya Sen, "Development as Capability Expansion", . *Journal of Development Planning*, ۱۹۸۹, ۱۹, (Development): p. ۴۱-۵۸.
۱۷. Amartya Sen, "Development as Capability Expansion", *Journal of Development Planning*, ۱۹۸۹, ۱۹, (Development), p. ۴۵-۴۸,
۱۸. Wells Thomas ""' I lllllll ltc cccccc c.
۱۹. Anand, P. et al. "The Measurement of Capability", in Basu, Kishor; Kanbur, Ravi, *Arguments for a better World: essay in honor of Amartya Sen*. ۲۰۰۹, Oxford New York, Oxford University Press,
۲۰. Amartya Sen, "Development as Freedom", ۲۰۰۱, Oxford New York, Oxford University Press,
۲۱. Amartya Sen, CCiiii iitiss, ssst,, ddd iiiii i ::::::: Cttt iii gg the Conversation,. *Feminist Economics*, ۲۰۰۴, ۱۰, (۳), p. ۷۷-۸۰.
۲۲. Alexander, J.M. "Capabilities and Social Justice", ۲۰۰۸, Ashgate Publishing,
۲۳. Amartya Sen, *Inequality Reexamined*, ۱۹۹۲, Oxford New York, Russell Sage Foundation, Clarendon Press, Oxford University.
۲۴. Alkire, S. "Capability and functionings: definition & justification", ۲۰۰۵, Human Development & Capability Association.
۲۵. Alkire, S. "The human development and capability approach", in Deneulin, Séverine; Shahani, Lila, *An introduction to the human development and capability approach freedom and agency*, ۲۰۰۹, Sterling, Virginia Ottawa, Ontario: Earthscan International Development Research Centre,
۲۶. Crocker, D.A. "Functioning and capability: the foundations of Sen's and Nussbaum's development ethic", in Nussbaum, Martha; Glover, Jonathan, *Women, culture, and development: a study of human capabilities*, ۱۹۹۵, Oxford New York, Clarendon Press Oxford University Press.

Paradigmatic Analysis of Development in Amartya Sen's Mind and its Relationship with General Peace in Mysticism

Hassan Eyvazzadeh, Assistant Professor, Political Science Department, Islamic Azad University, Zanjan Branch, Zanjan, Iran, corresponding author¹

Pourya Parandvash, Student of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abstract:

Assuming and extracting the fundamental elements of liberal development as a paradigm, this paper tries to measure the comparison or contrast of Amartya Sen's idea in terms of the main stream of liberal political development as a dominant paradigm. The existence of his distinction made between the aspects of axiology and aestheticism and the main stream ideas of liberal development, and the emphasis on the subject and personal empowerment instead of emphasis on construction leads us to this question whether Amartya Sen's idea could be taken as a paradigmatic evolution or an evolution within the existing paradigm in liberal development. Also, can anyone find a paradigmatic similarity between Amartya Sen's ideas and general peace in mysticism so that it can serve as the juxtaposition or complement to the theory of development as a paradigm that sets up the ground for empowerment of human subject through establishing identity justice in communities under the centralistic identity totalitarianism? This paper first describes and extracts the development elements in Sen's ideas through the articles and books published by Amartya Sen as well as library research data gathering method and content / paradigmatic analysis, and the most important aspects of general peace in mysticism, and then by focusing on Sen's notions it tries to make a comparison between the paradigmatic or inner paradigm evolution and the main stream of development on the one hand as a typical liberal development and the theory of general peace in mysticism, on the other, with a comparative paradigmatic approach.

Keywords: *Amartya Sen, development, political development, paradigm, competency (empowerment) approach, economic development*

¹ H.eyvazzadeh@yahoo.com